

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنْتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵) وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أُحْمَلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبْتُنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸)

تفاوت حالت عارفانه و عاشقانه

جلسه قبل مطالبی گفتیم که از روی سؤالاتی که بعد از جلسه شد، احساس شد که مطلب قدری اشتباه فهمیده شده. ما نقدی بر رومان‌تیسسیسم گفتیم و به این معنا تلقی شد که اگر طرف رفت، به جهنم که رفت! و این که هر که تنهاست؛ یعنی هر کسی سر کار خودش است و لزومی ندارد کاری به کار کسی داشته باشد و اگر یک جور بی‌قیدی و لا‌قیدی نسبت به خانه و زندگی دریافت شده باشد، اشتباه است.

در فضای این چند آیه اگر دقت بکنید می‌بینید که تئوری قرآن این نیست که آدم همه‌کس و کارش را ول کند بلکه اتفاقاً نسبت به آن‌ها دلسوز و مهربان است. واقعاً اگر یک تئوری در زمینه زندگی کردن وجود داشته باشد که شما ضمن این که دارید زندگیتان را می‌کنید، نسبت به زن و خانواده‌تان **عارفانه‌ترین**، و نمی‌گوییم عاشقانه‌ترین که با این **عشق‌های معمولی** قاطی نشود، عارفانه‌ترین حالات را نسبت به زن و بچه و مادر و خواهر خودش داشته باشید و از آن طرف هم به بن‌بست کشیده نشوید، مصداق آن حدیث حاضر غایب بشوید

هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دیگر است

فرد در تنهایی خودش باشد، ضمن این که در جمع است، یا بهترین لحظات عارفانه را داشته باشد و بهترین

کیف‌ها را از زندگی بکند و حال آن که هیچ موقع به بن‌بست نرسد.

تصویرات اشتباه از بهشت

برای این که این فضا را نشان دهیم آیات مبارکه سوره طور را با هم ببینیم. ص ۵۲۴ : از آیه ۱۷ ببینید!

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ (۱۷)؛ متقین در باغ‌ها و نعمت‌ها هستند. فَأَكْبِهِنَّ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (۱۸)؛ این‌ها شاد و مسرورند از چیزی که پروردگارشان به آنان داده و خدا این‌ها را از عذاب دوزخ باز داشته. خدا آن‌جا به آنان می‌گوید: كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۹)؛ بخورید و بیاشامید! گوارای وجود! به واسطه این چیزی که انجام داده‌اید مُتَّكِنِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ (۲۰)؛ این‌ها بر تخت‌هایی که صف به صف چیده شده تکیه زده‌اند و به آن‌ها حور العین تزویج کرده‌ایم. متقین فقط مردها نیستند و حور العین هم زن نیست! درست است که به نام زن معروف شده ولی حور العین زن نیست! اگر زن بود زنان چه می‌شدند؟! این‌جا کلاً جریان متقین است. معنی آن که یعنی حوریان چشم‌درشت ولی این‌که واقعاً مفهوم آن چیست؟! این‌که دارد وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (صافات: ۴۸)؛ چشمان فروهسته خاصیت بهشتی بودن است. بعد دقت کنید ببینید چه فضای دوگانه‌ای را دارد ترسیم می‌کند. در آیه ۲۱ طور دارد: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ؛ هم مؤمنین و هم فرزندان‌شان که در ایمان تبعیت کردند. این‌هم تبعیت خشک و خالی از آباء نیست! بلکه با ایمان تبعیت کردند أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ؛ به این‌ها فرزندان‌شان را ملحق می‌کنیم وَمَا أَلْتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ؛ و از عملشان چیزی را نمی‌کاهیم كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ؛ هرکسی مرهون عملی است که انجام داده است. این آیه یک جوهری آدم را موظف به عمل شخص خودش می‌کند. کسی را در قبر کسی نمی‌خوابانند. خودش در گرو عمل خودش است. خودش باید حواسش به خودش باشد. من را در قبر خودم می‌خوابانند و کسی پاسخگوی عمل من نیست. نه همسرم، نه بچه‌هایم، نه برادرم و نه پدر و مادرم! هیچ‌کس! خودم هستم و خودم!

زندان انفرادی شبیه قبر است، هم ابعادش نزدیک به ابعاد قبر است و هم این که هیچ چیز آن جا نیست. یک بنده خدایی از زندان انفرادی آمده بود، می گفت: من آن جا فهمیدم قبر یعنی چه! و این که هر کسی مسئول خودش و کار خودش است و باید خودش پاسخگو باشد.

خیلی مطلب است که آدم بفهمد منم و خودم و تنها. این تنها شدن انصافاً تبریک دارد. برای او بولد شده که **كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ**؛ هرکسی گرفتار اعمال خودش است. تا شما عمل را انجام نداده اید، عمل رهن شماست، اما وقتی عمل را انجام دادید، اختیارتان دست عمل می افتد. در ادامه دارد: **وَأَمَدَدْنَا هُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ** (۲۲)؛ این گوشت و میوه ها هم چیزهای این دنیایی نیست که مثلاً پرتقال بیاورند! **يَتَنَزَّعُونَ فِيهَا كَأَسَا لَا لَعُوٌّ فِيهَا وَلَا تَأْتِيهِمْ** (۲۳)؛ بهشتی ها نزاع می کنند و جام ها را از دست هم می ربایند منتها در این کار هیچ لغو و گناهی نیست. ^۱ **وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ** (۲۴)؛ این غلام های جوان دور این ها طواف می کنند که اصلاً مال این ها هستند مثل مرواریدی در غلاف هستند. نه این غلمان مرد است و نه آن حور العین زن! این وصف بهشت است برای همه بهشتیان.

راه بهشتی شدن: دلسوزی نسبت به خانواده

این فضا را داشته باشید تا این آیه **وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ** (۲۵)؛ بهشتیان رو می کنند به هم و از همدیگر می پرسند که چه چیزی شما را به بهشت کشانید؟ جواب این ها این است: **قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ** (۲۶)؛ این آیه در همه ترجمه ها اشتباه ترجمه شده است، به دلیل ندانستن یک نکته ادبی الا یک ترجمه انگلیسی که درست ترجمه کرده. اشفاق به معنی ترسیدن همراه با دلسوزی و نگرانی است. این اشفاق باید متعدی بشود و یا با «مِن» متعدی می شود، یا با «فِي». اگر با «مِن» متعدی شوند معنی اش ترسیدن است؛ **وَهُمْ مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ** (انبیاء: ۴۹)؛ از روز قیامت می ترسند. اگر با «فِي» متعدی شود به معنی رحم و شفقت داشتن است. همه ترجمه ها ترجمه کرده اند که ما قبلاً در دنیا میان اهلمان بودیم و از خدا می ترسیدیم، در صورتی که

معنایش این است که ما در دنیا نسبت به اهل و خانواده خودمان بسیار مهربان و دلسوز بودیم. و این راه بهشتی شدن است. فقط یک ترجمه انگلیسی آن را درست ترجمه کرده:

we feel apprehensive about family

البته در apprehensive آنقدر معنی رحم و شفقت و دلسوزی نیست ولی این نزدیکترین ترجمه است و بعد می‌گوید: **فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ** (۲۷)؛ و خداوند به ما منت گذاشت و از عذاب سوزنده ما را نگه داشت.

مسیر بهشتی شدن از این کانال می‌گذرد که فرد نسبت به خانواده خودش چه در زمان مجردی، چه وقتی متأهل می‌شود، واقعاً با رحم و شفقت و دلسوزی و نگران از این که این چه کار می‌خواهد بکند و سرانجامش به کجا کشیده می‌شود. اگر کسی این مسیر را نمی‌رود، در اولین امانت خدا دارد تعدی می‌کند. باید نسبت به این خانواده که خدا به عنوان امانت داده، حالت اشفاق داشته باشد.

علی - فاطمه و مسیری در پیش!

این **کلید بهشتی بودن** است. این هست و آن **كُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ زَهِيْنٌ** هم هست، لذا این را در اولیای دین می‌بینید؛ وقتی حضرت فاطمه سلام الله علیها رحلت می‌کنند، امیر المؤمنین داغان می‌شود. در نهج البلاغه رد پای این هست که علی در خیبر کن موقع دفن جملات جانسوزی دارد: **قُلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ فِي صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَرَقٌّ** عنها **تَجَلَّدِي** (خطبه ۲۰۲)؛ یا رسول الله! در این غم من کم آوردم! امیر المؤمنین با آن عظمتش می‌گوید: من کم آوردم، ولی همین امیر المؤمنین به بن بست کشیده نشد، او دارد زندگی‌اش را می‌کند و ادامه می‌دهد و باز همسر اختیار می‌کند و هیچ کس هم برای او فاطمه نخواهد شد. اسماء هرچقدر هم شأنش بالا باشد که حضرت زهرا نمی‌شود! با چهار فرزند یکی از یکی گل تر که دو تایشان معصوم و یکی دیگر که معصوم درباره‌اش گفته: **يَا عَمَّةَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرَ مُعَلِّمَةٍ وَفَهِيْمَةٌ غَيْرَ مُفَهِّمَةٍ**؛ امام سجاد به حضرت زینب می‌گوید: شما از علم غیب

برخورداری و یکی هم ام کلثوم که بانوی بزرگواری بوده، منتها در عهد فرزندان دیگر امیر المؤمنین افتاده. حضرت علی با حضرت زهرا که یک **زندگی عاشقانه - عارفانه** داشتند، رحلت حضرت زهرا، حضرت علی را به **بن بست** نمی کشاند.

بهترین و شیرین ترین لحظات را دین طراحی می کند که حتی می گوید راه بهشتی بودن از مسیر اشفاق و دلسوزی به خانواده می گذرد.

تفاوت کلاس عشق معمولی و عشق عارفانه

سؤال: یعنی این حرف بی خودی است که می گویند دنبال کسی باشید که شما را به خاطر خودتان بخواهد؟ ولی آدم که کسی را به خاطر خود طرف نمی خواهد!

جواب: بستگی دارد در چه level نگاه بکند! بله! کلاً کسی کولی مفت به کسی نمی دهد. در نهایت که نگاه بکنیم، آخرش یک لذتی هست، چه **لذت ظاهری**، چه **لذت باطنی**. کسی بدون هدف برای خود برای کسی کار نمی کند. این که عده ای انفاق لوجه الله می کنند، برای دریافت فیض خاص خودشان است. **إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ** (انسان: ۹)؛ نمی گوید که من انفاق می کنم و هیچ نیستی هم ندارم! ته قضیه را نگاه بکنید برای هدفی برای خودش دارد یک کاری می کند.

در شفاعت هم اینها بالاخره بشر هستند و کسی که کسی را شفاعت می کند همین طور.^۲

در *منطق الطیر* عطار داستانی است که می گوید: یک معشوقه ای می خواست عاشق خودش را امتحان بکند و به او بفهماند که تو عاشق من نیستی. این معشوق بیمار شد و خونهایی را که از او می رفت در یک تشت جمع کرد، وقتی عاشق به دیدنش آمد روی بی رنگ و روی او را دید و بدش آمد بلافاصله معشوق تشت را جلویش گذاشت و گفت: تو عاشق این هستی نه من! تو با یک تبی از عشقت دست برمی داری.

کلاس عشق خیلی پایین است! می‌بینید این که می‌گوید من خیلی عاشقم و ما با هم ازدواج می‌کنیم و سقف آسمان از ازدواج ما سوراخ خواهد شد، در همین حیص و بیص دخترخانم تصادف می‌کرده و نقص عضوی برایش به وجود آمده، و او کلاً ول کرده! معلوم است که این عشق نیست.

اتفاقاً **عشق عمیق** در نظام خانوادگی شکل می‌گیرد. وقتی خانواده تشکیل می‌شود عشق‌های پاک و عارفانه ایجاد می‌شود که اگر چشم طرف را هم در بیاورند، می‌بینید باز هم به طرف مقابل کشش و میل دارد و تازه رحمت و شفقتش بیشتر هم می‌شود و آن‌ها مال زندگی مؤمنین است، نه این **عشق‌های قایمکی** که رویشان نمی‌شود آن را رو کنند!

این جور روایات خیلی روایات مهمی است که داریم **الْفَرْقُ بَيْنَ السِّفَاحِ وَالنِّكَاحِ**؛ فرق بین ازدواج و زنا می‌دانید چیست؟ (فکر نمی‌کنم کسی بتواند حس بزند) **ضَرَبُ الدَّفِّ**؛ دف زدن؛ یعنی تفاوتش در کار قایمکی و غیر قایمکی است! یک کاری که علنی است و بر دف می‌کوبند و اعلام می‌کنند و شیرینی می‌دهند تا کاری که طرف دارد قایم می‌کند! این عشق وقتی در خفا رفت، دیگر بوی سفاح می‌دهد.

به هر جهت آن تصور هم درست نیست که کسی خانمش مرد، فردایش برود ازدواج کند، این مگر سنگ است؟!

(سؤال) خدا هم چه مجرد باشد چه متأهل باز یکی است. فردانیت خدا که با کسی ترکیب نمی‌شود، ولی این که در ازدواج تکامل وجود دارد، خیلی از آیات این معنا را دارد. اصلاً یکسری از ظرفیت‌های وجودی هست که فقط در ازدواج خودش را نشان می‌دهد. **وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا** (نبأ: ۹) ناظر به این است که ما از هر نوع دو جور آفریدیم ولی این که این مسیر تکامل را نر و ماده باید با هم بروند و میوه‌های جدید تولید بکنند و به پتانسیل‌های جدیدی برسند، ولی این که ناظر به این باشد که کلاً برای هر کدام یک همسری آفریدیم و بروید آن نیمه گمشده را پیدا کنید! این نیست!

در سوره مبارکه یوسف آیه ۳۳: قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ زندان برای من از آن چه مرا به آن می خوانند خوشایندتر است وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ؛ اگر کیدشان را از من منصرف نکنی أَصْبُ إِلَيْهِنَّ؛ از جا در می روم وَأَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ و من از جاهلین می شوم.

جهالت علمی و عملی

در قرآن به دو نوع جهالت اشاره شده که کلاً دو مبدأ دارد ۱- مبادی ادراکی ۲- مبادی تحریکی و این دو هیچ ارتباطی هم با هم ندارد؛ مثل چشم است و پا که یکی ادراک می کند و یکی براساس آن ادراک عمل می کند، یا عمل نمی کند. اگر این آدم خیلی قوی بشود، این مبادی ادراکی و تحریکی او به قدری نزدیک می شود که حرفی را که فهمید و به آن علم پیدا کرد، آن را عمل هم می کند، حتی با ضمیر ناخودآگاهش عمل می کند.^۳

مؤمن به قدری مبادی ادراکی و تحریکی اش به هم نزدیک است که اگر با گوشه چشمش گناه را ببیند، پایش را از روی آن برمی دارد. حتی شاید نفهمد که محیطی بود که محیط گناه بود ولی این قدر این مبادی ادراکی و تحریکی اش قوی است که رد می کند و می رود. وقتی به او بگویی: آقا آن جا داشت این گناه انجام می شد، یادت هست که از آن رد شدی؟ می گوید: نه!

جهل هم به این دو مبادی ادراکی و تحریکی تعلق گرفته. دقت کنید تا آیات و روایات در بحث جهالت روشن بشود. گاه جهالت یک جهالت علمی است؛ یعنی شما چیزی را ندیدید، و نمی دانید؛ مثل آیه ۶ در سوره حجرات: ص ۵۱۶ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ ای مؤمنین اگر فاسقی برای شما پیغامی آورد فَتَبَيَّنُوا؛ این را قبول نکنید و بروید تبیین کنید، ته و توی آن را در بیاورید أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ؛ تا این که با قومی ندانسته برخورد نکنید. این آیه مهمی است و شأن نزول آن این است که پیغمبر ولید بن عقبه را برای دریافت زکات به قبیله بنی مصطلق می فرستد و چون این ها از قبل ها سر دشمنی داشتند، وقتی به قبیله بنی مصطلق پیغام می دهند که ولید بن عقبه آمده زکات جمع کند، خوش حالی

کنان می‌ریزند طرف ولید بن عقبه. ولید که می‌بینید این‌ها ریختند طرف او، فکر می‌کند که این‌ها آمده‌اند تا او را بکشند، فرار می‌کند و به پیغمبر می‌گوید: این‌ها زکات ندادند و تازه می‌خواستند مرا بکشند! این آیه نازل می‌شود. اگر فاسقی چون ولید بن عقبه پیامی آورد، قبول نکنید و ته و توی آن را در بیاورید تا این‌که ندانسته با قومی برخورد نکنید؛ **فَتُصَبِّحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ**؛ و آن وقت از کارتان پشیمان شوید. این جهالت جهالت علمی است.

جهالت علمی توبه لازم ندارد

یک موقعی است که جهالت علمی است؛ مثل آیه ۱۷ سوره نساء: **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ**؛ توبه فقط برای کسانی است که گناه انجام می‌دهند به جهالت؛ اگر جهالت به معنی ندانسته باشد که توبه ندارد. چیزی که ما در «حدیث رفع» داریم، یکی از موارد **رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي**، **مَا لَا يَعْلَمُونَ** است؛ چیزی را که نمی‌دانند. اگر کسی کاری را به جهت جهالت علمی انجام دهد، این اصلاً گناهی ندارد؛ مثلاً نمی‌داند این مال مال او نیست! و آن را مصرف می‌کند. یا کسی حکمی را نمی‌داند، این انجام سوء بجهاله است.

در این آیه منظور جهالت علمی نیست؛ چون که جهالت علمی توبه نمی‌خواهد. توبه مال کسی است که دارد با جهل و جهالت عملی دارد کاری را انجام می‌دهد که **إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ** **ثُمَّ يَتُوبُونَ** **مِنْ قَرِيبٍ**؛ بعدش می‌رود سریع توبه می‌کند **فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا**؛ خدا توبه‌اش را می‌پذیرد.

جهل در برابر عقل، نه در برابر علم

این یک فضای جدیدی است. در حدیث جنود عقل و جهل در کافی، جهل در مقابل عقل است نه جهل در مقابل علم. عقل را چیزی تعریف می‌کنند که **مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَكَتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ** است؛ یعنی با آن کسی بهشت در می‌آورد؛ یعنی آدم عاقل کارهایی می‌کند که با آن بهشت در می‌آید. نه صرفاً یک بحث علمی!

این که این جا حضرت یوسف می گوید: **وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ**؛ من جاهل می شوم، نه این که من مغزم مشکل دار می شود و چیزهایی از ذهنم می پرد! جاهل می شوم؛ یعنی از عقل عملی فاصله می گیرم.

پیامبر: حجت ظاهری

عقل: حجت باطنی

در *اصول کافی*، ج ۱: ص ۱۵، در جنود عقل و جهل روایت دارد: **يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ: حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً**؛ ای هشام برای خدا برعهده مردم دو تا حجت است: **حجت ظاهری** و **حجت باطنی** **فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأُئِمَّةُ**؛ حجت ظاهری شان انبیاء و رسولان هستند **وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ**؛ عقل حجت باطنی این هاست. چه جوری؟ **يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ وَ لَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ**؛ ببینید تعریفی که از عقل ارائه می دهد یک عقل با ساختار منطقی و استدلالی نیست، عاقل کسی است که در مقابل حلال شکر می کند و در مقابل حرام صبر می کند و برعکس آن جاهل است.

این فضا فضایی است که قرآن خیلی به آن پرداخته و جاهل به این معناست که از کارهایش بهشت در نمی آورد. البته مبادی عقلی و استدلالات آن را دارد منتها عمل نمی کند.

آیه **وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ** ناظر به فضای عقل و جهل در قرآن و روایات است. عقل جنودی دارد؛ مثل تواضع.

این که می گوید: جاهل می شوم؛ یعنی بین مبادی ادراکی و تحریکی من فاصله می افتد. یک جوری می شوم که به من می گویند و می فهمم اما عمل نمی کنم. این آدم در زبان قرآن و روایات جاهل است و عاقل کسی است که به او می گویند و می فهمد و عمل می کند.

(۳۵): **ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنُنَهُ حَتَّى حِينَ**؛ وقتی برایشان آیاتی روشن شد به این

جمع بندی رسیدند که تا مدتی برای این که سر و صداها را بخوابانند، او را زندان کنند.

بَدَأَ به کاری گفته می شود که قبلاً می خواسته یک کاری بکند و بعد منصرف می شود و کار جدیدی می کند.

وقتی دیدند قضیه خیلی دارد پخش می شود و نمی توانند جمعش کنند، این مجموعه به تصمیم جدیدی رسیدند و گفتند حالا یک مدتی بیندازیمش زندان تا ببینیم چه می شود! **حَتَّى حِينَ**؛ نمی خواستند او را حبس ابد بکنند

بلکه برای مدتی او را زندان کنند تا آبها از آسیاب بیفتد. و در آیات هم داریم **وَادْكُرْ بَعْدَ أُمَّةٍ (۴۵)**؛ بعد از سال و سالیانی.

وقتی گند ماجرا در می‌آید و معلوم می‌شود که این این کار را کرده و توی دهن زنان اشراف هم می‌پیچد، برای این که بیایند قضیه را جمع و جور بکنند؛ چون ممکن بود قضیه همین جوری جلو برود و کلاً آبروریزی بشود و معلوم است یکسری مرد در این قضیه آمدند مشاوره بدهند که گفته **بَدَا لَهُمْ**.

رَأُوا الْآيَاتِ؛ آیاتی که دیدند همین عصمت و تن به کار زشت ندادن و شجاعت و نشانه‌هایی از صفا در یوسف بود. خود زن عزیز مصر هم اعتراف کرد و با این که تمام زنان اشراف مصر هم درگیر قضیه شدند، یوسف تسلیم نشد.^۴

اخلاق ضمانت اجرای قانون

قبل از این که به بحث زندان رفتن حضرت یوسف بپردازیم، علامه این جا به مناسبت این که تمام بحث‌ها درباره امتناع حضرت یوسف از آن کار بود، یک بحثی را مطرح می‌کند و آن بحث **مدینه فاضله** است. منقح بحث علامه این است که مملکت قانون دارد و باید داشته باشد و قانون است که مملکت را اداره می‌کند. و اگر تحلیل کنید یک مملکت را از سه قوه نمی‌توانید بیشتر یا کمتر کنید و این حصر عقلی دارد: مقننه، مجریه و قضائیه. هرچه هم بالاتر ببرید بازه‌اش همین سه تا است. یک جایگاهی که قانون‌گذاری کند، یک جایگاهی این قانون را دارد اجرا می‌کند و یک جایگاهی که تعیین می‌کند این قانون اجرا شده یا نشده که قوه قضائیه است. بعد می‌فرمایند: قانون باید ضمانت اجرائی داشته باشد و ضمانت اجرای خود قانون نیست، بلکه اخلاق ضمانت قانون. شاهدش هم همین است که می‌بینید هرچقدر قوانین را زیادتر می‌کنند، جرائم بیشتر می‌شود. هرچه عوامل و راهکارهای امنیتی را زیادتر می‌کنند، امنیت کمتر می‌شود.

قانونی شدن خلاف‌ها!

این خیلی بحث دقیقی است، اگر اخلاق نباشد، حتی خلافها به صورت قانونی انجام می‌شود! مثلاً یک آقا می‌خواهد جنسی را وارد کند، یک ماده واحده در مجلس تصویب می‌شود، جنس وارد می‌شود و ماده واحده لغو می‌شود! و این در تمام دنیا و در تمام مجلس‌ها هست. اگر اخلاق به عنوان **پشتوانه قانون** نباشد، قانون هیچ ضمانت اجرایی ندارد. اصلاً تدوین‌کننده‌های قانون چیزهایی را تدوین می‌کنند که با هزار تا کار خودشان بیاید!^۵

اعتقاد < اخلاق > قانون

قانون **پشتوانه اخلاق** لازم دارد و اخلاق هم **پشتوانه اعتقادی** لازم دارد؛ چون اگر اخلاق **پایگاه علمی** نداشته باشد، برای خودش اخلاق بی‌ربطی است؛ مثلاً اگر کسی برود برای مملکت جانفشانی بکند و اعتقادی به معاد نداشته باشد، این آدم احمقی است. برای چه داری جانفشانی می‌کنی؟ می‌گویند: بمیرم از من یک نام نیک بجا می‌ماند. خوب تو که نیستی عشق این نام نیک را بکنی! یا یک کسی بگوید مردم ببینند که من دارم یک فعل اخلاقی انجام می‌دهم، یا نبینند. خوب تو با چه اعتقادی این فعل اخلاقی را انجام می‌دهی! این بیچاره دچار توهم است. حالا اگر کسی اعتقاد به معاد دارد و این را بگوید، درست است. پس این فعل اخلاقی پایه می‌خواهد. هر اخلاقی را یک اعتقادی باید ساپورت کند و باید بتواند مستدلش بکند وگرنه آن فعل اخلاقی کار بی‌خودی است.

آن‌گاه به میزان قوت آن اعتقاد و این‌که آن اعتقاد توحیدی است، این افعال اخلاقی ارزش پیدا می‌کند. تو برای چه کسی کار می‌کنی؟ چه کسی گفته این فعل اخلاقی این جورش درست است و نوع دیگرش درست نیست؟! در فضایی که اعتقاد بر این نیست که خدا می‌بیند، چه ضمانتی دارد که در خلوت فعل اخلاقی انجام دهد؟ آیا جز در دیدگاه **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟** (علق: ۱۴) که خدا دارد می‌بیند که من دارم چه کار می‌کنم.

خداوند در اولین سوره‌ای که نازل می‌کند، دارد که **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؟** نمی‌دانند خدا می‌بیند؟ این ضمانت پیدا می‌کند برای فعل اخلاقی.

مراحل تکامل انسان:

این که آدم چه مرحله‌ای را با چه نیت‌هایی طی می‌کند، می‌توان این را این‌گونه ترسیم کرد:

یک موقع است آدم اولش به دنبال تجملات و **أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَثِيًّا** (مریم: ۷۴) است؛ دنبال اثاث منزل و **خودآرایی**

است **وَأَحْسَنُ نَدِيًّا** (همان: ۷۳) این که مجلس با شکوه‌تری برپا کند، حالا چه هیئت برای امام حسین برپا کند و

بخواهد بترکاند! چه مجلس عروسی برگزار کند در فلان تالار و فلان قدر منوی غذایی است! هردو دنبال «احسن

ندیا» هستند و با هم فرقی نمی‌کنند، فقط دنیای آدم‌ها فرق می‌کند.

قرآن راجع به این‌ها می‌گوید: **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** (اعراف: ۱۷۹)؛ این‌ها که اصلاً داخل آدم نیستند!

خصوصیات حیوان: دلسوز، مدافع مرزها

یک نفر یک قدری بالاتر می‌آید او الانعام است؛ قدر حیوان‌ها می‌شود؛ مثلاً می‌گوید: نیت من این است که به

دیگران برسیم، کمک کنم. نان و غذایی به کسانی بدهم. خیرات و مبرات بکنم؛ چون که حیوانات دقیقاً این چیزها

را دارند. جوجه‌ها را دیده‌اید که مادرشان برایشان کرم می‌آورد و این‌ها دهانشان به پهنای صورتشان باز است؟

حیوانات هم بچه‌هایشان را دوست دارند. یکی آمده بود تحلیل می‌کرد که میمون بچه‌اش را دوست ندارد، این

یک رفلکس طبیعی دارد انجام می‌دهد ولی مگر تو میمون بودی که داری راجع به میمون قضاوت می‌کنی؟

میمون هم مثل یک آدم بچه‌اش را دوست دارد. یا می‌بینید شیر از حوزه قلمرو خودش محافظت می‌کند. بعضی

فکر می‌کنند شیر همه را می‌درد و می‌خورد! اتفاقاً شیر یک عده از حیوانات را می‌خورد و یک عده را رد می‌کند

و حیواناتی را هم که شکار می‌کند تا ته نمی‌خورد و برای بقیه می‌گذارد! این کسی هم که از مرزهایش دفاع

می‌کند، تازه می‌شود حیوان! ما خودمان را پایین گرفته‌ایم که این چیزها برایمان خیلی مهم شده! این که کسی

می‌رود روزی در می‌آورد، یا حواسش به بقیه هست که ...

مرز انسان و حیوان عبودیت است

اگر بعضی از مستشرقین نفهم راجع به اسلام می‌گویند که باید راجع به فتوحات اسلام بحث کنیم و الا اسلام حرف تازه نیاورده! در صورتی که اتفاقاً باید دید حرف‌های جدید اسلام چیست؟ صحیفه سجادیه وقتی می‌خواهد تمایز بین انسان و حیوان را بگوید، می‌گوید تا کسی گره نخورد به خالق ولو افعال اخلاقی را انجام بدهد، او در **حد حیوان** باقی می‌ماند! صحیفه سجادیه زبور آل محمد است که جزء قدیمی‌ترین کتاب‌های شیعه است و به صورت نهج البلاغه جمع‌آوری نشده بلکه از ابتدا همین طور بوده است. در دعای اول آن می‌گوید: اگر حمد و شکر نبود لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ؛ آدم‌ها در نعمت‌های خدا تصرف می‌کردند و حمدش نمی‌کردند، شکرش نمی‌کردند لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ؛ این‌ها از حدود انسانی خارج می‌شدند و به حد چهارپایان می‌رسیدند. حدود انسانی که روی دوپا راه رفتن نیست! یا به این که من فکر می‌کنم یا نمی‌کنم، نیست. این‌ها چیزهایی است که پزشک‌ها می‌گویند. این چیزی که دین می‌گوید، یک چیز دیگر است. فکر می‌کنند که میمون فکر نمی‌کند! چه کسی گفته میمون فکر نمی‌کند؟ شما از کجا می‌دانید؟ این‌ها رفلکس نیست که از این راه می‌رود و از راه دیگر نمی‌رود، شاید واقعاً دارد فکر می‌کند!

از **زاویه دین** که یکی را حیوان می‌کند و یکی را انسان می‌کند، این است آیا به خالق گره خورده یا نخورده! اگر کسی به خالق گره نخورده، حیوان است و این‌ها هم تحقیر نیست؛ چون اگر محشور شود به شکل حیوانات محشور می‌شود ولو این که خیرات و مبرات بکند.

مراحل تکامل انسان:

حیوان < عابد < مخلص < مخلص

حالا اگر کسی بالاتر آمد و **عابد** شد و عبادت کرد، تازه می‌آید در **مرحله انسانیت!** حالا دارد کارهایش را با خالق چک می‌کند و برای خالق کارهایش را انجام می‌دهد و تازه می‌رسیم به مرحله عبادة الاحرار و عبادة التجار و عبادة العبيد که بعضی عبادتشان **عبادت بردگان** است که از ترس جهنم عبادت می‌کنند که مرحله پایین پایین است و فقط واجبات را انجام می‌دهند بعضی یک قدری بالاتر می‌آیند و به شوق بهشت عبادت می‌کنند و

این‌ها مستحبات را هم انجام می‌دهند که چیزهایی بیشتری گیرشان بیاید و این‌ها مصادیق **عبادة التجارند** و بعضی می‌رسند به **عباده الاحرار** که حباباً لله عبادت می‌کنند و این همان جایی است که به آن **عشق به خدا** می‌گویند؛ یعنی اصلاً حرفش این نیست که من بهشت می‌روم یا جهنم می‌روم. این حرفش این است که خدا را عشق است! **صَبَرْتُ عَلَىٰ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ**؛ جهنمت سر جایش ولی من فراق را چه کار کنم؟ اگر واقعاً در ذهن‌ها این آمد که من برای خالق کار می‌کنم. کاری ندارم که بهشت می‌روم یا نمی‌روم، می‌خواهم از خود دین و از خود خدا لذت ببرم. از با خدا بودن می‌خواهم لذت ببرم. اگر در روح کسی چنین اتفاقی افتاد، بالا آمده، حالا که بالا آمده شده **مخلص**، در میان این مخلص‌ها کلی گلچین می‌کنند و می‌شود **مخلص** و تازه در همین مخلص‌ها رتبه‌بندی وجود دارد و آیات قرآن در این‌جا متفاوت است: گاه می‌گوید **فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ** * **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** (صافات: ۱۲۸-۱۲۷)؛ احضار می‌کنیم مگر عباد مخلص را که این مقام پایین عباد مخلص است. گاه یک مقام بالایی را می‌گوید که **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ** * **إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** (همان: ۱۶۰-۱۵۹)؛ کسی حق ندارد راجع به خدا حرف بزند الا این‌ها! چون که این‌ها زبانشان شده زبان خدا. همه مبادی ادراکی و تحریکی این‌ها را خدا پر کرده و لذا فقط این‌ها حق وصف خدا دارند.

در حکومت موعود: تغییر زمینه‌های فکری < ضمانت اخلاق > ضمانت قانون

آن موقع علامه می‌گویند: مدینه فاضله و آن‌چه از حکومت حضرت مهدی توقع است، قوانین جدید نیست. اگر قوانین جدید می‌خواستید که امیر المؤمنین گذاشته بود، ولی مدینه فاضله درست نشد. فقط که بحث قانون نیست. این قرآن بهترین قانون‌ها را دارد، اما مگر این مدینه فاضله درست کرده؟! حکومت حضرت مهدی باید اخلاق را عوض بکند. زمینه‌ها را عوض کند. زمینه‌ها را که عوض کرد، اخلاق **ضمانت اجرایی** پیدا می‌کند تا قانون ضمانت اجرایی پیدا کند و می‌بینید که یک یوسفی حتی در کنج خلوت هم خلاف نمی‌کند و می‌گویند این روحیه در آخرالزمان زیاد می‌شود؛^۷

(۳۶): **وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ؛** دو غلام هم با یوسف به زندان رفتند که ظاهراً می‌خواستند سوء قصدی به جان عزیز مصر بکنند. در روایات آمده که یکی از این‌ها مسئول آشپزخانه بوده و یکی هم آبدارچی بوده. در زندان این‌ها خواب و رویایی می‌بینند و برای حضرت یوسف تعریف می‌کنند. **قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا؛** یکی از آن‌ها می‌گوید: من می‌بینم خودم را که فشار می‌دادم شراب را. انگور را فشار می‌دهند نه شراب و این بیان «مجاز به علاقه اول» است؛ چون این انگور قرار است که شراب بشود. این هم دروغ می‌گوید و این خواب را ندیده که از آیات بعد روشن می‌شود؛ چون وقتی حضرت تعبیر می‌کنند، می‌گوید: من اصلاً چنین خوابی ندیدم و حضرت می‌گویند: ولی تعبیرش همین است که گفتم. **وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ؛** من خودم دیدم که روی سرم نان حمل می‌کردم و پرنده‌ها داشتند از آن نان می‌خوردند **نَبْتًا بِتَأْوِيلِهِ؛** ما را به تأویل این آشنا کن!

در خلوت‌ها خوبی آدم‌ها معلوم می‌شود

إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ ما عقیده‌مان این است که تو خیلی آدم خوبی هستی. «نری» به معنی عقیده داشتن است. معلوم است احسان و نیکوکاری و خوبی‌هایی از یوسف دیده‌اند.

آدم آدم خوبی باشد، همه جا خوب است. وقتی کسی گوهر خوب بودن دارد حتی اگر به زندانش بیندازند باز آدم خوبی است. چیزی که از یوسف در روایات ما هست دارد که کلی به این هم‌بندی‌ها می‌رسد؛ مریض می‌شوند عیادت می‌کند. در خلوت‌ها علی‌الخصوص معلوم می‌شود که کی چه کاره است؟ گاهی می‌گویند پیش بابایش بوده خودش را لوس کرده، یا پیش عزیز مصر بوده خودش را برای عزیز مصر لوس می‌کرده اما می‌آید در زندان و این مشکلات، آن‌جا هم آدم خوبی است.^۱

یوسف هم در زندان به همه رسیده و همه فهمیده‌اند که او آدم خوبی است. در خلوت‌ها معلوم می‌شود چه کسی آدم خوبی است و چه کسی نیست. این خیلی ارزش دارد که بگویند: **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ.** این که بیرون آدم را تحویل بگیرند خیلی مهم نیست. کسی می‌گفت: هر که می‌خواهد بداند عادل است یا نه، ببیند خانمش

پشت سرش نماز می خواند یا نه؟ اگر خانمش هم حاضر باشد پشت سرش نماز بخواند معلوم است که آدم عادل است؛ وقتی در بیرون آدم را تحویل می گیرند؛ چون همه در بیرون آدم خوبی هستیم و بهترین خلق ها را با دوست و رفیق خودمان داریم اما وقتی می آییم در نظام خانواده و خلوت خودمان چیز دیگری هستیم، در خلوت خودمان اخلاقمان فرق می کند، ولی اخلاق در **موقعیت های سخت** مثل خانواده و زندان مهم است.

این آیه **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** یک نکته دیگری هم دارد. این که حتی کسانی که پاکی و صداقت را مسخره می کنند و کافرند که ظاهراً این دو هم بندی کافر بوده اند، ولی آخر اگر بخواهند سر سفره دلشان را پیش کسی باز بکنند، می آیند پیش آدم خوب ها. خودشان می فهمند پاکی و صداقت چیست. البته سر مسخره بازی مسخره بازی در می آورند ولی پای مشاوره بیفتد، پیش همین می آیند!

این هم که خدا **إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ** بیان کرده و موضع گیری خاصی هم نکرده یعنی همین است؛ یعنی آدم ها توقع دارند که آدم خوب یک تلطیف سری برایش اتفاق می افتد. این ها که نمی دانند یوسف تعبیر خواب بلد است و انتظار دارند که او با تلطیف سری که دارد با عوالم دیگر برخورد داشته باشد و بتواند حرف هایی را بفهمد. روایتی در مقام احسان تنگ این آیه بزنی! **أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ**؛ یک جوری خدا را عبادت کنید گانه می بینیدش **فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ**؛ اگر تو او را نمی بینی، او دارد تو را می بیند، ولی یک جوی خدا را عبادت کن کآن او را می بینی!

تأویل: واقعیت هر چیز

(۳۷): **قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنْ تَرَكْتُمْ مَلَّةَ قَوْمٍ**

لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ.

ترجمه این آیه مقداری مشکل است و دو وجه ترجمه ای دارد: **قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ**؛ برایتان طعامی را نمی آورند که به آن مرزوق بشوید؛ یعنی غذا را برایتان نمی آورند **إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا** مگر این که من تأویل آن را به شما می گویم قبل از این که برایتان بیاورند.

یک جور دیگر که عمده ترجمه‌ها ترجمه کرده‌اند و ترجمه ضعیف‌تری هم هست، این است که: قبل از این که غذا را برایتان بیاورند، من تأویل این رؤیای شما را به شما می‌گویم.

ترجمه بهتر این است که من قبل از تأویل رؤیا یک چشمه به شما نشان می‌دهم. ممکن است فکر کنید که این عجب ترجمه کلنگی‌ای است! یعنی قبل از این که غذای روزانه را بیاورند، من به شما می‌گویم غذا چیست! ممکن است بپرسید این واژه **بِتَأْوِيلِهِ** این وسط چیست؟ این یعنی همه خصوصیات غذا را قبل از این که بیاورند می‌گویم. این‌ها چشمه‌هایی است برای این که افراد یک اطمینانی حاصل بکنند که وقتی او می‌خواهد تأویل رویا بگوید، فکر نکنند کشکی یک چیزی سر دلش سنگینی نکرده که بگوید! بدانند که این آدم فرق دارد.

سوره آل عمران: آیه ۴۹ را بیاورید! **وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ؛** و رسولی برای بنی اسرائیل فرستادیم که گفت من با آیاتی از طرف پروردگار آمده‌ام **أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ؛** من شکل پرنده را درست می‌کنم **فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ؛** می‌دمم در آن و به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود **وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ؛** به اذن خدا کور مادرزاد و پستی را درست می‌کنم و مرده زنده می‌کنم و یک کار دیگر هم می‌کنم **وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ؛** این که در خانه چه می‌خورید و چه ذخیره می‌کنید را هم به شما می‌گویم؛ مثلاً می‌آمدند پیش حضرت عیسی و ایشان می‌گفت: قورمه‌سبزی‌ای که ظهر خوردید خوشمزه بود؟ یا در صندوقچه خانه‌تان چنین چیزی هست، تا طرف بفهمد او با بقیه یک فرقی دارد. نمی‌خواهم بگویم که این علامت نبوت است!

این چشمه‌ها از ائمه به خصوص از ائمه خردسال، از امام جواد به بعد، زیاد دیده شده؛ مثلاً طرف می‌آمده یک سؤال اعتقادی بکند، امام می‌گوید آن جنسی که گم کرده بودی آن جاست! طرف از همان اول زمین‌گیر می‌شود و می‌فهمد که با چه کسی طرف است! به خصوص در زمان ائمه بچه‌سال **این شگردها** ضرورت داشته.

(سؤال) برای این که اعتماد بکنند که این تأویلی که حضرت یوسف می‌گوید، کشکی نیست.

ممکن است به من بگویید: خواب دیدم یک شاخه گل دستم بود و شکست و من بگویم: فوق لیسانس قبول نمی‌شوی. او خواهد گفت: از کجا داری می‌گویی؟ ولی اگر شما بگویی یک شاخه گل دستم بود و شکست و من

شروع کنم یک بیوگرافی از وقایع دو سال گذشته شما برای شما بگویم و بعد بگویم فوق لیسانس هم قبول نمی‌شوی، شما می‌پذیری! در حالی که من دارم از یک جای دیگر حرف می‌زنم؛ اما همین یعنی حرف من پشتوانه دارد.

تفاوت تأویل و تفسیر

بحث تأویل در آیات ابتدایی سوره آل عمران باید باز شود که بماند. تأویل با تفسیر فرق دارد. یک موقع یک نفر تفسیر قرآن می‌کند؛ یعنی قرآن را با توجه به مفاهیمش، تفسیر ظهوری و بطونی می‌کند و قرآن را به قرآن می‌زند و بواطن آیات را بالاتر می‌برد؛ مثلاً می‌گوید **بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ** (هود: ۸۶)، منظور از بقیه الله حضرت مهدی است، با این که این تعبیر به فضای آیه نمی‌خورد! این کار می‌شود تفسیر کردن.

اما آن **واقعیت خارجی** را تأویل گویند. این آیه ۵۲ اعراف را در ص ۱۵۷ ببینید!

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۲)؛ ما آن را تفصیل دادیم و روشن کردیم با توجه به علم که این هدایت و رحمتی برای مؤمنان است و در ادامه دارد: **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ**؛ آیا این‌ها انتظار تأویل قرآن را می‌کشند **يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ**؛ روز قیامت وقتی تأویل قرآن بیاید؛ یعنی آن **واقعیت خارجی** اش؛ چون تمام این آیات مستند به آن واقعیت خارجی اش است. **يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ**؛ آن روز می‌گویند رسولان به حق آمدند، پس **يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ**؛ یعنی وقتی تأویل قرآن بیاید، لذا در این سوره مبارکه یوسف اگر این گونه معنی کنیم تمام ضمیرها به یک وحدتی برمی‌گردد

می‌گوید: **قَالَ لَا يَا تُيُوكِمَا طَعَامٌ تَرْزُقَانِهِ**؛ این طعام شما را برای شما نمی‌آورند **إِلَّا نَبَأْتُكُمَا**؛ مگر این که من شما دو تا را خبر می‌دهم **بِتَأْوِيلِهِ**؛ به تأویل و واقعیت خارجی آن طعام **قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا**؛ قبل از این که آن طعام را برای شما بیاورند.

تفاوت تعبیر خواب و تأویل

اگر بگوییم: صبر کنید تا قبل از این که غذا را بیاورند من فکر می‌کنم و تأویل رؤیا را برایتان در می‌آورم! در حالی که این کسی است که متصل به غیب است در حدی که وقتی او می‌گوید من دروغ گفتم، می‌گوید: همین که گفتم! این تعبیر خواب نیست! چون اگر شما به معبر خواب بگویید: من این خواب را دیدم و بعد بگویی دروغ گفتم، می‌گوید: ما را گذاشتی سر کار؟ و هیچ موقع نمی‌گوید: همین که گفتم اتفاق می‌افتد! او دارد یک چیز دیگر را می‌بیند که این را به شما می‌گوید.

بعد هم چه توجیهی دارد که بگوییم: تا غذا را نیاوردند من به شما می‌گوییم؟! مثل این که می‌خواهد برود فکر کند و بیاید بگوید! لذا این فاصله توجیه ندارد. تأویل رؤیا یک کار زمان‌مند نیست؛ مثل آوردن تخت ملکه سبا نیست که یکی بگوید: **قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ** (نمل: ۳۹)؛ من قبل از این که از جای بلند شوی می‌آورم که حضرت سلیمان بگوید: نه این زمان زیاد است، طول می‌کشد و دیگری بگوید: **قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ** (همان: ۴۰) و حضرت بگوید: این زمانش خوب است. این آوردن تخت ملکه یک کار زمان‌مند است ولی این که الان حضرت یوسف خود واقعیت را دارد می‌بیند، معنی ندارد بگوید: حالا منتظر بشوید تا قبل از این که غذا را بیاورند، من تأویل خواب را خواهم گفت.

علامه هم به همین ترجمه متمایل است و دیدم این ترجمه به لحاظ وحدت سیاق و برگرداندن ضمائر بهتر است.

هدایت یک کار علمی نیست^۹

فکر نکنید که این جواب‌ها بی‌ربط است. از این کارها ائمه هم می‌کردند. این‌ها سؤال می‌کردند و ائمه یک خبر غیبی درباره احوالات خانه او به او می‌داد و این می‌فهمید که قضیه یک چیز دیگر است. (سؤال) خود آدم وقتی کشیک نفس بکشد، می‌فهمد دارد اظهار فضل بی‌خودی می‌کند یا دارد مشکلی را حل می‌کند! اگر هم تردید داشت باید شب‌ها بلند شود که اگر یک شبی بلند نشد، می‌فهمد که برای این اظهار فضل بود! خیلی وقت در همان لحظه آدم اشتباه یک فعل را نمی‌فهمد و در لحظات بعدی می‌فهمد و دیگر

این که این معیار عقلایی دارد. این که حضرت یوسف هر لحظه اظهار فضلی بکند که نبوده و بزرگان هم همین جوری هستند. بعضی وقتها ممکن است یک چشمه بیایند که آدم را نگه دارند و آدم بفهمد که خبری هست! البته باید معاذ الله گفت که چیزهایی را که می‌داند و می‌فهمد چه جوری دارد اظهار می‌کند؟! ولی خود آدم هم می‌فهمد.

صلوات!

۱. این حالت را بیشتر آدم در مسافرت جهادی می‌تواند ببیند. می‌بینید این کاسه را از دست او می‌گیرد و او به دنبال این می‌دود و نه این از دست او دلگیر است و نه او از این! یعنی یک شوخی‌ای با هم می‌کنند که آدم بوی بهشت را احساس می‌کند که این‌ها با حالت بهشتی دنبال هم می‌دوند و توی سر و کله هم می‌زنند و دلشان مملو از محبت نسبت به هم است.
۲. بعضی فکر می‌کنند ما که این‌جا درس می‌دهیم و پول هم نمی‌گیریم چه آدم ... در صورتی که اگر ما چیزی گیرمان نیاید که نمی‌آییم درس بدهیم. مسخره آدم‌ها نیستیم که! قطعاً یک چیزی دارد که داریم درس می‌دهیم. لاف‌ش شهرت است، بکش برو بالا! توی آن چیزهای دیگر هم هست. بالاخره برای خود فرد باید آورده‌ای داشته باشد تا انگیزه پیدا کند. ولی عشق دیگر خیلی کلاش پایین افتاده!
۳. ما یک بار در جایی علاف نشسته بودیم که یک لبه‌ای داشت و علی‌القاعده هر می‌خواست رد بشود، پایش به این لبه گیر می‌کرد، گفتیم چه کار کنیم؟ نشستیم ملت را دید زدیم و موارد متعددی را بررسی کردیم که پای این‌ها به لبه می‌خورد، یا نمی‌خورد؟ گاهی همین‌طور که می‌آمدند داشتند با هم صحبت می‌کردند، من می‌دیدم که کافی بود این لبه به طرفه‌العینی در میدان دیدشان قرار گیرد، هر دو پایشان را از این لبه بلند می‌کردند که اگر الان از آن‌ها بپرسی که یادت هست وقتی شما از آن گیت که رد می‌شدی لبه داشت؟ می‌گفت: یادم نیست ولی به قدری آن مبادی ادراکی و تحریکی در این چیزها نزدیک است که به محض دیدن فرد عمل می‌کند!
۴. (سؤال) به هر چیزی که نشانه باشد آیه گفته می‌شود. قرآن این آیات را تفصیل نداده و ما مجبوریم با احتمالات تفصیل بدهیم که یا چیزهایی دیدند یا همان آیات گذشته را دیدند.
۵. این‌ها مواردی است که خودم بعینه دیده‌ام که مثلاً این که کجا اتوبان کشیده بشود، به این برمی‌گردد که آقا کجا زمین دارد! یا اگر اتوبان تهران شمال از این‌جا رد می‌شود چون بغل اتوبان، آقا زمین دارد؛ چون اخلاق پشتوانه این قانون نیست و کسی هم نمی‌فهمد و در رونمای کار فقط مردم می‌فهمند که بزرگراهی از این‌جا رد شد، حال آن که قانون‌هایی به نفع این قضایا وجود دارد.
۶. قرآن کتاب ادب است و این‌ها هم تحقیر نیست، بلکه واقعیت مطلب را دارد می‌گوید و این اگر محشور شود واقعاً مثل انعام محشور می‌شود. این که کسی یک قیافه آدم به خودش گرفته که آدم نمی‌شود! این‌ها که هیچی! بگذارشان کنار! این‌ها بل هم اضل و از حیوان پایین‌تر هم هستند. این هنوز در مرحله آدم‌ها نیامده.
۷. یعنی زمینه‌های فکری آدم‌ها عوض می‌شود. امام زمان نه این جمعه می‌آیند و نه جمعه‌های بعد، بلکه ظهور، زمانی است که زمینه‌ها عوض بشود. زمینه غالب این بشود که ما فهمیدیم قوانین بشری به درد نمی‌خورد و مستأصل بشوند و رو بیاورند به خدا! این حس قوی از مقدمات ظهور است. حالا اگر آقا آمد و قانون‌های جدید هم آورد، وقتی افراد زمینه ندارند به چه درد می‌خورد؟! امیر المؤمنین مگر نبود؟ مگر حضور فیزیکی ائمه کافی است؟!
۸. آقای ابوترابی رحمه الله علیه در زندان معلوم می‌شود آقای ابوترابی است. می‌گویند ایشان در آن‌جا روحیه بوده برای اسرا. این‌که به آن‌ها برسد و در حقتان پدري کند، دعوايشان را سامان بدهد. این آدمی که گوهر خوبی دارد، زندان هم می‌رود، آدم خوبی است.
۹. (سؤال) دقیقاً این حرف بی‌ربط را بنده هم در جواب بعضی می‌زدم؛ یعنی طرف می‌آمد سؤال علمی می‌کرد و جواب دیگری می‌شنید؛ چون هدایت یک کار علمی نیست! مثلاً طرف شروع می‌کند و سرتا پای آخوندها را ملوث می‌کند و فکر می‌کنند من شروع می‌کنم به دفاع کردن؛ چون می‌فهمم این یک گیری دارد و به او می‌گویم: آن موقع که ما در دانشگاه صنعتی شریف بودیم، تا این را می‌گویم، می‌بینی کل سؤالات با اشکالاتش کلاً مرتفع شد! چون فکر می‌کند این طرفی که جلویش هست از سر ناچاری رفته آخوند شده! بعد که یک کردیت و اعتبار جلویش می‌گذاری، می‌بینی طرف کل سؤالاتش را برمی‌دارد و می‌رود، حتی می‌آید مرید می‌شود و خط می‌گیرد. می‌بینید این فضا فضایی است که درست است که شما داری جواب بی‌ربط می‌دهی، ولی داری مشکل او را حل می‌کنی. دقیقاً یک بار در قم طلبه‌ای آمده بود به من از مشکل اعتقادی‌اش می‌گفت و همه جواب‌های من خانوادگی بود؛ چون من وضعیت خانوادگی

این‌ها را می‌دانستم. یکی دیگر از شاگردانم هم داشت نگاه می‌کرد. وقتی آخرش تشکر کرد و رفت، این شاگردم داشت شاخ در می‌آورد، پرسید که این سؤال‌ها چه ربطی به این جواب‌ها داشت؟! گفتم: من چیزی از او می‌دانستم که تو نمی‌دانستی وگرنه در سؤال مستقیم و جواب مستقیم باید بایستی و تا قیام قیامت بحث کنی. ولی وقتی مشکلش را برطرف کنی، می‌بینی دیگر سؤال هم ندارد.